

## تعامل فریقین در گستره دانش اصول\*

- دکتر محسن جهانگیری<sup>۱</sup>
- استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی

### چکیده

آنچه از تاریخ اصول به دست می‌آید، اولین کتاب مدون اصولی در شیعه کتاب «الرسالة الاصولیه» یا «التذکرة باصول الفقه» اثر ارزشمند شیخ مفید (م ۴۱۳ ق.) است. البته پیدایش علم اصول در شیعه، دیرینه‌ی بیشتری دارد و گذشته از آن مباحث اصولی که در سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام وجود دارد و از این‌رو آنان را می‌توان واضع و مؤسس علم اصول دانست، کتابهایی در عصر امامان یا غیبت صغری یا کبری تا زمان مرحوم مفید به برخی از مسائل اصولی پرداخته است. از این‌رو سخن اخباریان جدید که به طور کل ریشه‌دار بودن مباحث اصولی و علم اصول را در عصر معصوم علیهم‌السلام انکار می‌کنند بی‌اساس است. تاریخ بیانگر آن است که بزرگان مکاتب فقهی اهل سنت در کنار اصحاب امامان معصوم علیهم‌السلام به شاگردی آنان پرداخته اصول اولیه را فرا گرفته و

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۲.

بر حسب نیاز خویش به پاسخ‌یابی مسائل نوپیدای جامعه خویش دست زده‌اند. در قرنهای بعد عالمان شیعی با توجه به محروم بودن از درک حضور امامان معصوم علیهم‌السلام مجبور به پاسخگویی نیازهای جامعه خویش در برابر مسائل نوپیدای هر زمان شدند و طبعاً مسیر پاسخ‌یابی را در مباحث اصولی جستجو کردند که ریشه در کلام امامان معصوم علیهم‌السلام دارد. واژگان کلیدی: تعامل، اصولی، اخباری، علم اصول، مکاتب فقهی.

#### مقدمه

توسعه یافتن مباحث اصولی اهل سنت در قرنهای آغازین پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و توسعه یافتگی این مباحث در امامیه در قرنهای پنجم به بعد<sup>۱</sup> اخباریان جدید را بر آن داشته است که به طور کل ریشه‌دار بودن مباحث اصولی و علم اصول را در عصر معصوم علیهم‌السلام انکار کنند و عالمان پیشین امامیه را بی‌اطلاع از مباحث اصولی و اجتهاد معرفی نمایند که فقط بر طبق روایات عمل می‌کرده‌اند. علم اصول فقه را در شیعه امامیه علمی تقلیدی بدانند که بر اثر غفلت برخی همچون «محمد بن احمد بن جنید» و «حسن بن علی بن ابی‌عقیل عثمّانی» به مذهب امامیه راه پیدا کرده و سپس حسن ظن شیخ مفید و دیگران به این دو سبب گسترش و رواج مباحث علم اصول در شیعه شده است. البته تعامل و مراوده برخی از عالمان شیعی همچون علامه حلی با اهل سنت را نیز از عوامل مؤثر در رشد مباحث اصولی در شیعه می‌دانند (علامه حلی، ۱۳۰۸: ۷۶، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۲۰-۲۲۸ و ۲۴۰).

آنچه مورد نظر نویسنده است آن است که تعامل علمی بین اهل سنت و شیعه امامیه را اگر از نگاه منفی که اخباریها دارند بنگریم کاری مذموم و ناشایست جلوه می‌کند که پیامدهای خاص خودش مثل کنار زدن روایات اهل بیت علیهم‌السلام را به دنبال خواهد داشت و در نهایت به انحراف از طریقه و روش آنان منتهی خواهد شد.

ولی واقعیت آن است که می‌توان دیدگاه مثبتی را در این داد و ستد علمی مطرح ساخت. رشد و توسعه دانشهای بشری بر اساس همین تعامل مثبت علوم اتفاق افتاده است. بلکه می‌توان ادعا کرد تعامل علوم امری قهری و اجتناب‌ناپذیر است و

۱. توضیح بیشتر این سخن و ریشه‌دارتر بودن علم اصول در مکتب اهل بیت در مبحث دوم همین نوشتار خواهد آمد.

اگر به معنای درست آن اتفاق بیفتد و شائبه تقلید صرف در آن نباشد بسیار مفید و پیش‌برنده خواهد بود و اگر این داد و ستدهای علمی به معنای نادرست آنکه حکایت‌گر تقلید محض است باشد پایانی جز رکود و انجماد علمی نخواهد داشت. این نوشتار در چند مبحث بنا دارد به بررسی این تعامل از دیدگاه مثبت آن پردازد.

### مبحث اول: شاگردی در محضر معصوم علیهم‌السلام

تاریخ بیانگر آن است که بزرگان مکاتب فقهی و اصولی اهل سنت در کنار اصحاب امامان معصوم علیهم‌السلام به شاگردی آنان یا شاگردی شاگرد آنان پرداخته اصول اولیه مباحث فقهی و اصولی را فرا گرفته و بر حسب نیاز خویش به پاسخ‌یابی و پاسخگویی مسائل نوپیدای جامعه خویش دست زده‌اند.

البته هیچ عالم و اندیشمند فرهیخته‌ای خالی از ابتکارات خاص علمی خویش نیست، که به طور طبیعی آن را نیز بر حسب نیاز و تشخیص در دانش خویش وارد می‌سازد. پیشوایان مشهور اهل سنت بدون واسطه یا باواسطه، شاگردان امام باقر علیهم‌السلام و امام صادق علیهم‌السلام بوده‌اند. جمله معروف ابوحنیفه (م ۱۵۰ ق.) در زیر بنا بودن دو سال شاگردی او در محضر امام صادق علیهم‌السلام شاهد بر این قضیه است که: «لولا الاستئذان لهلك النعمان» (اسد حیدر، ۱۴۱۱: ۵۸/۱). استاد محمد ابوزهره ضمن اعتراف به شاگردی ابوحنیفه در محضر امام باقر علیهم‌السلام و امام صادق علیهم‌السلام (ابوحنیفه حیات و عصره: ۷۲) مالک بن انس (م ۱۷۹ ق.) را نیز از جمله شاگردان امام صادق (ع) می‌داند (المالک، حیات و عصره: ۸۵) شافعی و احمد بن محمد بن حنبل نیز از شاگردان باواسطه امام صادق علیهم‌السلام بوده‌اند؛ زیرا دومی شاگرد اولی و اولی شاگرد مالک بود که خود از شاگردان امام صادق علیهم‌السلام است.

عصر صادقین علیهم‌السلام فرصتی کاملاً استثنایی برای امامان معصوم علیهم‌السلام بود که به بسط و توسعه علوم اسلامی پردازند و رشته‌های مختلف علوم اسلامی را به وجود آورند. این عصر، عصر درخشش فقه بود و روایات فراوانی که از این دو امام بزرگوار رسیده است هم شیوه صحیح استنباط و هم حدود و ثغور مدارک و منابع احکام را مشخص می‌نماید. استدلالهای اصولیان در موارد متعددی همچون حجّیت

امارات و اصول عملیه به روایات، خود شاهد بر این مدعاست و نیازی به ذکر تفصیلی آن نیست (شیخ انصاری، ۱۳۷۵: ۱۶۸، ۳۸۵، ۴۰۹ و...؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۳۰۱، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۸۸، ۴۴۲).

در قرنهای بعد عالمان شیعی با توجه به آنچه که در عصر غیبت کبری به آن مبتلا بودند یعنی محروم بودن از درک حضور امامان معصوم علیهم‌السلام مجبور به پاسخگویی نیازهای جامعه خویش در برابر مسائل نوپیدای هر زمان شدند و طبعاً مسیر پاسخ‌یابی را در مباحث اصولی جستجو کردند که ریشه در کلام امامان معصوم علیهم‌السلام دارد.

پر واضح است که شخصیت‌های بزرگی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، محقق حلّی، علامه حلی و دیگران هیچگاه در مراجعه به مباحث اصولی اهل سنت، به تقلید از آنان پرداخته، بلکه با بررسی مبانی و مسائل اصولی آنان، سره را از ناسره جدا ساخته، به تدوین کتابهای اصولی مطابق با مبانی صحیح و قابل قبول شیعه و بر حسب نیاز زمان خویش پرداخته‌اند.

### مبحث دوم: آثار اولیه در تدوین دانش اصول

آنچه از تاریخ اصول به دست می‌آید اولین کتاب مدون اصولی در شیعه کتاب «الرسالة الاصولیه» یا «التذکره باصول الفقه» (نجاشی، بی‌تا: ۳۹۹) می‌باشد که اثر ارزشمندی از شیخ مفید (م ۴۱۳ ق.) است. این رساله اصولی هم در ضمن کنز الفوائد کراچکی چاپ شده است (نجاشی، بی‌تا: ۴۳۳؛ ابن ندیم، بی‌تا: ۲۴۹) و هم اخیراً مستقلاً به چاپ رسیده و در دسترس می‌باشد.

البته پیدایش علم اصول در شیعه از دیرینه بیشتری برخوردار است و گذشته از آن مباحث اصولی که در سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام وجود دارد و از این‌رو آنان را می‌توان واضع و مؤسس علم اصول دانست، کتابهایی در عصر امامان یا غیبت صغری یا کبری تا زمان مرحوم مفید به برخی از مسائل اصولی پرداخته است که نمونه‌هایی را می‌توان یاد کرد:

۱- کتاب *الالفاظ و کتاب الاخبار کیف تصحّ* که از تألیفات هشام بن حکم (م

۱۷۹ ق.) از شاگردان و اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام است.

۲- کتاب یونس بن عبدالرحمان (م ۱۸۳ ق.) که از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام بوده با نام «*اختلاف الحدیث*» (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۱۸۱).

۳- کتاب دیگری با همین نام تألیف محمد بن ابی عمیر (م ۲۱۷ ق.) از اصحاب امام کاظم علیهم‌السلام (نجاشی، بی‌تا: ۳۲).

یا کتابهای دیگری که به وسیله دارم بن قبه (نجاشی، بی‌تا: ۱۶۲ و ۲۴۹) از اصحاب امام رضا علیهم‌السلام یا یعقوب بن سکیت (م ۲۴۴) (همان) از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام یا از فضل بن شاذان (خویی، بی‌تا: ۲۹۱/۱۳) از اصحاب امام جواد در عصر امامان معصوم تألیف شده است در عصر غیبت صغری نیز آثاری همچون موارد ذیل قابل توجه است:

۱- کتابهای اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی (م ۲۶۰ ق.) از قبیل «*الخصوص و العموم*» (نجاشی، بی‌تا: ۳۲) و «*نقض اجتهاد الرأی علی ابن الراوندی*» (خویی، بی‌تا: ۱۵۲/۳) و «*ابطال القیاس*» (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۶۹/۱).

۲- کتاب «*الخصوص و العموم*» تألیف حسن بن موسی نوبختی (نجاشی، بی‌تا: ۶۳).

۳- کتاب «*الناسخ و المنسوخ*» تألیف علی بن ابراهیم بن هاشم قمی (نجاشی، بی‌تا: ۲۶۰).

۴- کتابهای حمیری (عبدالله بن جعفر حمیری) مثل «*القیاس*» و «*الحدیثین المختلفین*» (نجاشی، بی‌تا: ۲۲۰).

تا قبل از تألیف شیخ مفید نیز در عصر غیبت کبری کتابهایی همچون: «*الردّ علی اصحاب الاجتهاد فی الاحکام*» (نجاشی، بی‌تا: ۲۶۵) و «*فی ابطال القیاس*» (خویی، بی‌تا: ۵۸/۲۲) و «*کشف التمیوه و الالباس علی اعمار الشیعه فی امر القیاس*» (نجاشی، بی‌تا: ۳۸۵) که به ترتیب از آثار علی بن احمد ابوالقاسم کوفی (م ۳۵۲ ق.) و ابومنصور الصرام (م حدود ۳۷۰ ق.) و محمد بن احمد جنید (م ۳۸۱ ق.) می‌باشد، تألیف شده است که متأسفانه اکثر این کتابها در دسترس نیست و نمی‌توان راجع به محتوای آن داوری نمود. ولی با توجه به عناوین کتابها می‌توان گفت مسائلی از علم اصول در آنها مطرح بوده است.

آنچه از مجموع مطالب یادشده به دست می‌آید اطمینان نسبی به رواج دانش اصولی قبل از شیخ مفید می‌باشد که در قالب کتابهای مستقل یا به ضمیمه مباحثی دیگر و مرتبط با آنچه از امامان پاک استفاده می‌کردند نوشته می‌شد.

متأسفانه شرایط سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای نبود که اجازه رواج این آثار را بدهد، ولی همین مقدار هم که اشاره شد حاکی از گستردگی و اهمیت ویژه آن می‌باشد.

البته پس از شیخ مفید بزرگان زیادی همچون سید مرتضی و شیخ طوسی تلاشهای فراوانی در جهت استخراج قواعد و کلیات اصول فقه و تدوین آن به صورت جامع و مستقل کرده‌اند، ولی انصاف قضیه آن است که آن مقدار از حجم و گستردگی مباحث اصولی که در عامه قبل و بعد از قرن پنجم وجود دارد هیچ‌گاه در اصول شیعه دیده نمی‌شود. شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان می‌تواند یکی از مؤثرترین عوامل این تفاوت آشکار تلقی گردد.

علم اصول نزد اهل سنت از جایگاه ممتاز و ویژه‌ای برخوردار است. آنان از همان عصر آغازین بعد از رحلت پیامبر ﷺ خود را سخت نیازمند به علم اصول یافتند. بدیهی است عدم اعتقاد آنان به عصمت و جانشینی امامان معصوم علیهم‌السلام آنان را به پاسخگویی احکام و وظایف شرعی مردم فقط و فقط از طریق کتاب و سنت وامی‌داشت و این موضوع با پیدایش فروع و مسائل تازه، سازگاری نداشت، به ناچار به سراغ «اجتهاد به رأی»، «قیاس»، «استحسان»، «اجماع»، «مصالح مرسله» و... رفتند.

در اینکه اولین کسی که از اهل سنت کتابی را در اصول نگاشته است چه کسی است؟ اختلافی بین آنان هست ولی هر کدام از دو نظریه که صحیح باشد مربوط به قرن دوم هجری است.

سیوطی، «محمد بن ادریس شافعی» (م ۲۰۴ ق.) را نخستین مدون علم اصول معرفی می‌کند (بی‌تا: ۱۱۷) حال آنکه ابن خلکان، شاگرد ابوحنیفه یعنی «ابویوسف یعقوب بن ابراهیم» (م ۱۸۲ ق.) را نخستین کسی می‌داند که در اصول فقه مطابق مذهب استادش کتاب نوشته است (بی‌تا: ۲۲۴/۵).

البته نظریه سومی هم هست که خلاف مشهور اهل سنت است ولی فعلاً بحث ما نیست (ابن ندیم، بی‌تا: ۲۶۳).

به هر حال هر کدام از نظریات بالا که درست باشد مربوط به قرن دوم هجری است و حداقل دو قرن با آنچه که شیخ مفید تألیف کرده است فاصله دارد.

صحبت این نیست که چه کسی واضح علم اصول است؛ زیرا هم مطابق با اسناد و روایات معتبری که از امامان معصوم علیهم‌السلام رسیده است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۴۱/۱۸) و هم به لحاظ سبقت تاریخی و همین طور به لحاظ اعتقادی ریشه علوم مفیدی که کاربرد اساسی در دین داشته باشد از علم امامان پاک علیهم‌السلام نشأت گرفته است. سخن آن است که گستردگی مباحث اصولی در اهل سنت از قرنهای آغازین اسلام تا قبل از قرن حاضر بسیار وسیع تر و پر حجم تر از کارهایی است که در شیعه انجام گرفته است و این جای انکار ندارد.

البته آنچه را قرن حاضر شاهد آن است، توسعه و گسترش کیفی و کمی دانش اصول در امامیه است فراتر از آنچه در اصول اهل سنت اتفاق افتاده است.

مباحث دقیقی که شاگردان شیخ انصاری تا عصر حاضر در قالب دروس خارج اصول مطرح کرده‌اند شاهد این مدعا است. مباحثی که گاه سبب طولانی شدن یک دوره اصول تا پانزده سال می‌شود.

### مبحث سوم: تأثیر متقابل عالمان شیعی و سنی

در این مبحث به طور اختصار به ذکر نمونه‌هایی از عالمان بزرگ شیعی که تأثیرگذاری خاص در فقه و اصول شیعی داشته‌اند می‌پردازیم و تعامل علمی آنان را با سایر عالمان خاطر نشان می‌کنیم.

۱- محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید عکبری (م ۴۱۳ ق.) معروف به شیخ مفید از بزرگترین عالمان شیعی که تبجری بی‌وصف در علوم مختلف اسلامی داشت و صاحب تألیفات فراوانی در اصول، فقه، کلام، تفسیر و تاریخ است. مناظره‌های او با عالمان سایر مذاهب از ویژگیهای بارز زندگی علمی اوست. ۱۹۵ کتاب و رساله، به او نسبت داده شده است (امین، ۱۴۰۳: ۴۲۳/۹). گذشته از تأثیرپذیری او از دو متکلم و فقیه شیعی یعنی ابن جنید و ابن عقیل (صدر، ۱۴۱۰: ۶۱/۱)، در برخی از نظرات خویش از عالمان بغداد هم متأثر شده است (مفید، بی‌تا: ۸۹). شیخ

مفید در جای جای کتاب اصولی خویش آنچه بر اساس مذهب شیعه قابل پذیرش بوده با استدلال اثبات کرده و موارد ناسازگار را ابطال نموده است (۱۴۱۴: ۳۸ و ۴۳).

او که آشنایی زیادی با مباحث علمی اهل سنت داشت و این همه را از طریق مطالعه، شاگردی و تعامل علمی با عالمان اهل سنت به دست آورده بود، با کمک استعداد وافر خویش و اعتقاد راسخ به مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) در بسیاری از مباحث، اصول مقارن را به کار گرفته و نظر خویش را بر اساس آموزه‌های شیعی ارائه کرده است (همان).

۲- علی بن ابی‌احمد حسین طاهر بن موسی (م ۴۳۶ ق.) معروف به سید مرتضی از مفاخر بسیار ارزشمند شیعه و متخصص و صاحب نظر در بسیاری از علوم اسلامی است. تألیفات فراوان او را تا ۸۹ کتاب و رساله شمرده‌اند (امین، ۱۴۰۳: ۲۱۹/۸). از پیشگامان فقه مقارن و تطبیقی بود. در اصول نیز، اصول سایر مذاهب، متکلمان (معتزله) و فقیهان (حنفیه) را نقل کرده به ردّ و اثبات آن می‌پرداخت. گرچه تمام مصنوعات او را ابتکاری دانسته‌اند که الگوبرداری از گذشتگان نبوده است (موسوی خوانساری، ۱۴۱۱: ۲۹۹/۴). ولی به طور قطع گستردگی دانش او و تبحرش در مذاهب دیگر در شیوه بیان، استدلال و نتیجه‌گیری از مباحث تأثیرگذار بوده است. کتاب «الذریعة الی اصول الشیعه» او که بارها چاپ شده و در دسترس می‌باشد شاهد این شیوه استدلال می‌باشد. البته اینکه سید مرتضی در ابواب مختلف اصولی ضمن بیان آرای مخالفان آنها را در بوته نقد خویش قرار داده نیز جای انکاری نیست (۱۳۶۳: ۵/۱ و ۵۵).

به عنوان نمونه مقوله قیاس را که از مسلمات بسیاری از اهل سنت به شمار آمده با تأمل و دقت بیشتری مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد (۱۳۶۳: ۱۶۷/۲ و ۱۸۰). یا از آنجا که سید مرتضی خبر واحد را حجت نمی‌داند (۱۴۰۵: ۵۳/۱، ۵۴ و ۲۰۳) و در این جهت با عالمان اهل سنت مخالفت ورزیده، مجبور شده است جهت پاسخگویی به حوادث و مسائل نامحدود، توجه بیشتری به اجماع مبذول نماید و تا حدودی استدلالهای شبیه اهل سنت ارائه نماید (۱۳۶۳: ۱۲۸/۲). البته اساس حجیت اجماع را داخل بودن قول معصوم (علیه‌السلام) در مجمعی می‌داند که بر خلاف آرای اهل سنت است.

نوآوریهای او در علم اصول همانند جواز استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا (همان: ۱۷/۱)، عدم حجیت تمام مفاهیم غیر از مفهوم حصر (همان: ۳۹۲/۱)، عدم حجیت

استصحاب حال (همان: ۳۵۳/۲) و... از جمله چیزهایی است که قطعاً در افکار و دانش اصولی بعد از او تأثیرگذار بوده است.

به نظر می‌رسد سید مرتضی می‌تواند به عنوان نمونه کاملاً روشن تعامل و داد و ستد علمی به ویژه در علوم و دانشهای حوزه فقه و اصول به شمار آید.

۳- محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق.) معروف به شیخ طوسی از بزرگترین و اثرگذارترین عالمان شیعی است که به «شیخ الطائفه» معروف شد و مسئولیت سنگین زعامت و مرجعیت شیعه را پس از سید به عهده گرفت. در جلسات درس او جمع کثیری از عالمان شیعی و اهل سنت حضور داشتند. تخصص او در همه رشته‌های علوم اسلامی از آثار ارزشمند او مشهود است. از اساتید برجسته‌ای همانند شیخ مفید، سید مرتضی، احمد بن ابراهیم القزوینی، احمد بن محمد بن موسی اهوازی و حسین بن عیدالله غضائری بهره جست و چراغ دانش خویش را فروزان‌تر ساخت. اساتیدی از اهل تسنن نیز داشت همانند ابوالقاسم بن وکیل، ابوعمیر بن مهدی (موسوی خوانساری، ۱۴۱۱: ۲۲۸/۶) از چهار کتاب اصلی حدیثی شیعه دو کتاب از آثار اوست. علاوه بر آن بیش از پنجاه عنوان دیگر (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۲۴۰/۱) که دو عنوان آن اصولی است که مهمترین آن، کتاب «العدّة فی اصول الفقه» است (همان: ۲۴۱/۱).

شیخ در کتاب «العدّة فی اصول الفقه» خواسته است تا به درخواست جمعی از طلاب علوم دینی کتابی بر مقتضای مذهب و اصول امامیه بنویسد (۱۳۷۶: ۳/۱). او برای کتاب خویش دوازده باب قرار داده است: مقدمات، اخبار، اומר، نواهی، عام و خاص، مجمل و بیان، ناسخ و منسوخ، افعال، اجماع، قیاس، اجتهاد و بالاخره حظر و اباحه.

تعامل علوم در دانش و اندیشه‌های شیخ مصداق بارزی یافته است؛ زیرا احاطه او بر تمامی دیدگاههای موجود او را در ذکر مباحث اصول اهل سنت از عالمانی چون ابوعلی جبائی (همان: ۷۰/۱، ۱۰۰، ۲۲۰ و...)، ابوالحسن کرخی (همان: ۲۰۰/۱ و ۳۲۱)، ابو عبدالله بصری (همان: ۴۰۳/۱ و ۴۰۷) و شافعی (همان: ۱۳۸/۱، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۰ و ۳۲۰) گشاده‌دست نموده است. کتاب «الرساله» شافعی نیز در مواردی مورد استفاده شیخ قرار گرفته نظیر آنچه در بحث استثنا پس از چند جمله ذکر کرده است (همان: ۳۲۱/۱).

ابتکارات و نوآوریهای او در علوم اسلامی به ویژه در دانش اصول سرمنشأ بسیاری از مباحث علمی پس از او شده است. مانند آنچه که در بحث حجیت خبر واحد بر خلاف نظر شیخ مفید و سید مرتضی که منکر آن بودند مطرح ساخت (همان: ۱/۱۰۰). یا اجماع لطفی (همان: ۲/۶۳۰) که از ابتکارات اوست.

سیطره اندیشگی شیخ طوسی آنچنان پرصلابت بود که تا یک قرن پس از او کسی را یارای نقد اندیشه شیخ نبود.

۴- حمزة بن علی بن ابی‌المحاسن زهره بن الحسن بن زهره حسینی (م ۵۸۵ ق.) معروف به «ابن زهره» از عالمان و شخصیت‌های برجسته قرن ششم هجری قمری که مقام علمی بس رفیع داشت. در اصول و فقه تخصص ویژه‌ای داشت. نوزده کتاب به او نسبت داده شده است (امین، ۱۴۰۳: ۶/۲۵۰) که برخی همچون «غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع» حاوی مباحثی اصولی است. هرچند دو بخش فقه و کلام نیز در این کتاب وجود دارد.

دانش اصولی که پس از شیخ طوسی می‌رفت تا در مسلخ عظمت و سیطره علمی او ذبح شود با افکار و اندیشه این اصولی بزرگ در کنار اندیشه‌های فقهی ابن ادریس جانی تازه یافت. او در «غنیة» خویش «عده» را نقد و آرای معارض با آن را استدلال می‌نمود (صدر، ۱۴۱۰: ۱/۷۹). البته در پاره‌ای از موارد نیز از افکار شیخ طوسی متأثر شده است، مثل حجیت اجماع (ابن زهره، ۱۴۱۸: ۲/۳۷۰).

برخی نوآوری‌هایی نیز به او نسبت داده شده که در افکار سایر اندیشمندان بعد از او تأثیر گذار بوده است از جمله آنها جایز نبودن تقلید در امور دینی لزوم مراجعه مقلد به مفتی برای رسیدن به علم می‌باشد (همان: ۲/۴۱۹).

شاید همین اندیشه که ادعای اجماع (همان: ۲/۲۱۴) هم بر آن شده است منشأ افکار اخباریگری جدید شده باشد.

۵- ابوالقاسم جعفر بن حسن هذلی حلّی (م ۶۷۶ ق.) معروف به محقق حلّی: او در کتاب معارج الاصول بارها از دانشمندان اصولی اهل سنت سخنانی را نقل کرده که نشانگر عمق آگاهی او از دیدگاه‌های آنان است (۱۴۰۳: ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۴۰، ۲۲۲ و...). گاهی نیز مختار خود را همان

نظریه برخی از عالمان سنی قرار داده است (همان: ۶۱). البته او نوآوریهای فراوانی نیز در علم اصول داشته که به طور قطع در دانش اصولی عالمان شیعی و سنی بعد از خود تأثیر گذار بوده است. مانند علامت بودن تبادر برای تشخیص حقیقت از مجاز (همان: ۵۰)، عدم دلالت امر بر فور و تراخی (همان: ۶۵) و تفصیل بین معاملات و عبادات در دلالت نداشتن نهی بر فساد و دلالت داشتن آن (همان: ۷۷).

۶- حسن بن یوسف بن علی (م ۷۲۶ ق.) معروف به علامه حلّی: مهمترین کتابهای اصولی علامه حلّی «تهذیب الوصول الی علم الاصول» کتاب «مبائذ الوصول الی علم الاصول» است. روی سخن علامه در این دو کتاب با عالمان اهل سنت است. مبانی فکری اهل سنت را مطرح ساخته و به نقد و بررسی آن پرداخته است (۱۳۰۸: ۱۵۱ و ۲۲۰-۲۲۸) البته او با احاطه علمی بر مکاتب و مذاهب آنان و قدرت ذهنی فوق العاده خویش، عناصر و مباحثی از اصول فقه آنان را وارد اصول شیعه ساخته ولی به بازسازی آن و وفق دادن آن بر طبق معنای شیعی پرداخته به گونه‌ای که امکان پذیرش آن در حوزه علوم شیعی باشد (همان: ۲۴۰).

او همچنین در مباحثی همچون: تعریف حقیقت (همان: ۷۶)، حقیقت یا مجاز بودن عام مخصّص (همان: ۱۳۶) پس از نقل اقوالی از عالمان سنی برخی از آن اقوال را به عنوان مختار خویش برمی‌گزیند. نوآوریهای او در علم اصول نیز تأثیر گذار در اصولیان معاصر و بعد از او بوده است. از قبیل آنچه در مقوله تخصیص قرآن به وسیله خبر واحد (همان: ۱۴۸ و ۱۴۹) و یا حجیت قیاس (همان: ۸۶) از او نقل شده است.

۷- محمد بن مکی شمس‌الدین عاملی (م ۷۸۶ ق.) معروف به شهید اول: او که از اکابر عالمان شیعی است در شیوه اصولی خود به اصول تطبیقی اهمیت می‌داد. پایه‌های مهم و رایج اهل سنت را در قواعد اصولی خویش ذکر می‌کرد و به نقد و بررسی آن می‌پرداخت و نظریه‌های منطقی آن را می‌پذیرفت. از کتابهایی که بسیار تأثیر گذار بر شهید اول بود کتاب «الفروق» نوشته قُرافی (م ۶۸۴ ق.) که ۹۴ قاعده از این کتاب را شهید در «التقواعد» خویش آورده و بسیاری از آنها را مورد نقد قرار داده است. مثل امکان یا عدم امکان امر تخییری (قرافی، ۱۴۱۸: ۲/۴ و ۵؛ شهید اول، بی‌تا: ۱۹۰/۱) یا انواع مصالح (قرافی، ۱۴۱۸: ۳/۲۹۱؛ شهید اول، بی‌تا: ۲۱۸/۱) که مورد نقل شهید

قرار گرفته است. علاوه بر آن او از چهل نفر از عالمان اهل سنت اجازه علمی دریافت کرد.

البته شهید اول نیز نوآوری‌هایی در دانش اصول داشته که مباحث اصولی معاصر خویش و پس از او را متأثر ساخته است همانند تغییرپذیری احکام (بی‌تا: ۱۵۱/۱ و ۱۵۲)، بحث صحیح و اعم در الفاظ عبادات و معاملات (بی‌تا: ۱۵۸/۱) و اجماع منقول (۱۳۶۷: ۵۰/۱).

۸- زین‌الدین علی بن احمد عاملی جبعی (م ۹۶۶ ق.) معروف به شهید ثانی: او که از ارزشمندترین و مشهورترین عالمان شیعی است در کنار حظ و بهره فراوان از عالمان شیعی (امین، ۱۴۰۳: ۱۵۳/۷)، مشایخی از اساتید سنی را نیز درک کرد (همان) و از این طریق غیر از مذهب شیعی دوازده امامی به سایر مذاهب اهل تسنن مسلط بود و هر گروهی را مطابق با مذهب فتوا می‌داد (مدرس، ۱۳۶۹: ۲۷۵/۳).

از جمله کسانی که تأثیرگذاری خاص در او داشت، ابومحمد عبدالرحیم اموی اسنوی (م ۷۷۲ ق.) است که شافعی‌مذهب بوده، یکی از کتابهای او «التمهید» است که گفته شده شهید ثانی تمهید القواعد خویش را بر اساس این کتاب و کتاب «القواعد و الفوائد» شهید اول نوشته و زواید آن را حذف کرده است (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۴۳۳/۴) شهید در کتاب خویش هم از نظر شکلی و هم از نظر محتوایی از کتاب «سنوی» تأثیر پذیرفته به طوری که هفت مقصد شهید در کتابش از نظر شکلی دقیقاً همان هفت قسمت کتاب سنوی است غیر از مقصد اول و دوم که مختصر تغییراتی دارد.

بهرتر است با نگاهی به فهرست و سپس محتوای هر دو کتاب این تشابه بررسی شود. در فهرست کتاب شهید آمده است:

- مقدمه
- المقصد الأول: فی الحکم
- المقصد الثانی: فی الکتاب والسنة
- المقصد الثالث: فی الإجماع
- المقصد الرابع: فی القیاس

المقصد الخامس: فی أدلة اختلف فیها المقصد السادس: فی التعادل والتراجیح

المقصد السابع: فی الاجتهاد والإفتاء و اما فهرست کتاب اسنوی:

- مقدمه (مباحث حکم و...)
- کتاب الأول: فی الکتاب
- کتاب الثانی: فی السنة
- کتاب الثالث: فی الإجماع
- کتاب الرابع: فی القیاس
- کتاب الخامس: فی دلائل اختلف فیها
- کتاب السادس: فی التعادل والتراجیح
- کتاب السابع: فی الاجتهاد والإفتاء

از نظر محتوایی در ابواب فراوانی عبارتها نظیر یکدیگر است که می‌توان به نمونه‌هایی از هر دو کتاب اشاره کرد:

۱. در تمهید اسنوی آمده است: «الحکم الشرعی: خطاب الله تعالى المتعلق بأفعال المکلفین بالاقتضاء والتخیر. وزاد ابن حاجب فيه «أو الوضع» لیدخل جعل الشیء سبباً أو شرطاً أو مانعاً کجعل الله تعالى زوال الشمس موجباً للظهور...» (۱۴۰۴: ۴۸).

جالب است که درست نظیر همین سخنان را با اندکی تغییر در تمهید شهید ثانی در مقصد اول در باب حکم شرعی و اقسام آن مشاهده می‌کنیم (۱۳۷۴: ۲۹).

۲. در تمهید اسنوی در باب ارکان حکم آمده است: «وهی الحاکم والمحکوم علیه وبه. مسألة ۱- الأفعال الصادرة من الشخص قبل بعثة الرسل إن کانت اضطراریة... وأما الاختیاریة... فثلاثة أقوال للشافعیة وغيرهم...» (۱۴۰۴: ۱۰۹).

در تمهید شهید نیز همین کلمات با این تغییر آمده است که: «وأما الاختیاریة... ففیها ثلاثة أقوال...» (۱۳۷۴: ۶۶).

جالب‌تر اینکه اسنوی فقط به بیان اقوال و دلیل آن پرداخته و مختار خود را بیان نکرده است (۱۴۰۴: ۱۱۱) و شهید ثانی نیز همین گونه رفتار کرده (۱۳۷۴: ۶۷) و سپس

همانند اسنوی به یاد کرد زیرشاخه‌هایی نظیر آنچه اسنوی آورده است می‌پردازد (همان).

۳. اسنوی در مسئله ۱ از استثنا می‌نگارد: «الاستثناء من العدد جائز، كما جزم به الإمام والآمدی وغيرها ولا فرق بين أن يكون من معین أم لا» (۱۴۰۴: ۳۸۶).

شهید ثانی نیز در قاعده ۶۴ آورده است: «الاستثناء من العدد جائز كما جزم به جماعة من الأصوليين ولا فرق...» (۱۳۷۴: ۱۹۳).

سپس در هر دو کتاب زیرشاخه‌های قاعده شبیه به یکدیگر و با یک حکم آمده است (همان).

البته نوآوری‌های فراوانی در کتاب *تمهید القواعد* شهید هست که این اثر را به عنوان اثر تأثیرگذار در معاصران و عالمان بعد از شهید چه سنی و چه شیعه معرفی می‌کند. از جمله آنها بیان نظرات شیعه و انتشار این افکار در مباحث جدید زمان خودش.

همچنین شهید در بخشهایی از کتاب هر چند تقریباً عنوان یکسانی را انتخاب می‌کند، ولی بحثی کاملاً متفاوت با *تمهید اسنوی* و بر اساس مبانی قابل قبول امامیه ارائه می‌دهد.

مثلاً اسنوی در بحث قیاس پس از ذکر جواز آن طبق روش اهل تسنن وارد بیان زیرشاخه‌های آن می‌شود (۱۴۰۴: ۴۶۳)، ولی شهید در مقصد چهارم در مورد قیاس پس از تبیین مورد بحث که کاملاً متفاوت با مطالب اسنوی است به سراغ زیرشاخه‌های مسئله می‌رود که شباهتی با آنچه اسنوی ذکر کرده است ندارد (۱۳۷۴: ۲۵۷).

عالمان سنی دیگری نیز تأثیرگذار بر شهید ثانی بوده‌اند همچون فخر رازی (م ۶۰۶ ق.)، آمدی (م ۶۳۱ ق.)، ابن حاجب (م ۶۴۶ ق.).

البته نوآوری‌های متعددی در مباحث اصولی به شهید ثانی نسبت داده شده که مجال ذکر آن نیست ولی به طور قطع در ایجاد تحوّل در دانش اصول بعد از خودش تأثیرگذار بوده است.

### کتاب‌شناسی

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، قم، مؤسسه آل‌البيت، مطبعة مهر، ۱۴۰۹ ق.
۲. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الى تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ق.
۳. ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان*، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
۴. ابن زهره، حمزة بن علی الحلبي، *غنیة النزوع الى علمی الاصول والفروع*، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۸ ق.
۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، تهران، امیرکبیر، بی‌تا.
۶. ابوزهره، محمد، *ابوحنیفه حیاته و عصره و آراؤه و فقهه*، قاهره، دار الفکر العربی.
۷. همو، المالک، *حیاته و عصره و آراؤه و فقهه*، قاهره، دار الفکر العربی.
۸. اسد حیدر، الامام *الصادق و المذاهب الاربعه*، چاپ سوم، تهران، مکتبه الصدر، افست خورشید، ۱۴۱۱ ق.
۹. اسنوی، ابو محمد عبدالرحیم بن حسن، *التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول*، تحقیق محمدحسن هیتو، چاپ سوم، بیروت، الرساله، ۱۴۰۴ ق.
۱۰. امین، سیدمحسن، *اعیان الشیعه*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، مؤسسه جواد، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسه آل‌البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، مطبعة مهر، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. خوبی، سیدابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، قم، مدینه العلم، بی‌تا.
۱۳. سید مرتضی، علم‌الهدی ابوالقاسم علی بن حسین، *الذریعة الى اصول الشریعه*، تصحیح و تعلیق ابوالقاسم گرگی، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ ش.
۱۴. همو، *رسائل المرتضی*، اعداد السید مهدی رحمانی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
۱۵. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان، *الوسائل الى معرفة الاوائل*، قاهره، مکتبه الخانجی، بی‌تا.
۱۶. شهید اول، محمد بن جمال‌الدین مکی عاملی، *القواعد و الفوائد*، قم، مکتبه المفید، بی‌تا.
۱۷. همو، *ذکر الشیعه فی احکام الشریعه*، قم، مؤسسه آل‌البيت علیهم السلام، ۱۳۶۷ ش.
۱۸. شهید ثانی، زین‌الدین جبعی عاملی، *تمهید القواعد*، تحقیق مکتب الاعلام الاسلامی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر، ۱۳۷۴ ش.
۱۹. شیخ انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، قم، دهقانی، ۱۳۷۵ ش.
۲۰. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *العدة فی اصول الفقه*، قم، بی‌نا، ۱۳۷۶ ش.
۲۱. همو، *الفهرست*، قم، نشر الفقه، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. صدر، سیدمحمدباقر، *دروس فی علم الاصول*، بیروت، دار التعارف، ۱۴۱۰ ق.
۲۳. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *مبادئ الوصول الى علم الاصول*، چاپ دوم، تهران، مطبعة دار الخلافه، ۱۳۰۸ ق.
۲۴. قزاقی، احمد بن ادريس، *الفروق و انوار البروق فی انواء الفروق*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۲۵. محقق حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن، *معارج الاصول*، قم، مؤسسه آل‌البيت علیهم السلام، ۱۴۰۳ ق.
۲۶. مدرس، محمدعلی، *ریحانه الادب در شرح احوال و آثار علما و عرفا... فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب*، چاپ سوم، تهران، خیام، ۱۳۶۹ ش.



۲۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *التذکرة باصول الفقه*، چاپ دوم، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ ق.

۲۸. همو، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، «ویلیه کتاب شرح عقائد الاصول»، تعلیق علامه زنجانی، قم، مکتبه الداوری، بی تا.

۲۹. موسوی خوانساری، میرزا محمدباقر، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

۳۰. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی نا، بی تا.

